

حقوق

استاد ارجمند:

جناب آقای صمدی

گردآورنده:

نگین بهنام راد

ساناز زمانیان

زمستان ۸۶

تعارض دیدگاهها از منظر قانون و عدالت

در روز شنبه ۸۰/۶/۳۱ در نمازخانه دادگستری کل خراسان که بعنوان سالن اجتماعات مورد استفاده قرار می گیرد اولین جلسه محاکمه مردی که ۱۶ زن را طی حدود یکسال بقتل رسانده بود برگزار می شد برای دقایقی حدود یک ربع ساعت در جلسه مذکور شرکت کردم بعلت انبوه جمعیت اعم از اولیاء دم و مردم عادی و قلت جا از ورود مردم جلوگیری می شد زیرا صندلی خالی برای نشستن وجود نداشت - معذالک یکی از دست اندرکاران وقتی دید من می خواهم به جلسه بروم به مامورین جلو سالن مطلب را گرفت و آنها نیز راه را برای ورود من به سالن گشودند اگرچه حدود ظهر بود و عده ای نیز محل را ترک کرده بودند اگرچه صندلی خالی بندرت یافت می شد ولی جمعیتی هم در بیرون برای ورود انتظار نمی کشیدند ولی اگر اعلام میشد صندلی خالی وجود دارد به تعداد صندلی های خالی به افراد اجازه ورود می دادند بهر حال من رفتم و یک صندلی خالی بود و نشسام، جمعیت به تقریب حدود دویست نفر تا دویست و پنجاه نفر بودند و وسایل عکسبرداری از رادیو و تلویزیون و روزنامه در سالن وجود داشت و خبرنگاران نیز مشغول نوشتن و عکاسان نیز عکس می گرفتند و در صفحه تلویزیون در را بسته مانند نیز سالن و متهم و حاضرین نشان داده می شدند.

متهم در کمال خونسردی اقرار میکرد که قتلها را مرتکب شده است تعدادی از آنها را با موتورسیکلت حمل کرده است اعم از وقتی که زنده بوده اند که بر ترک موتور سوار میکرده و هنگامی که آنها را به قتل نیز می رسانده است با چادری که داشته مثل ساک آن را محکم می بسته و در بغل از طبقه فوقانی به طبقه تحتانی منتقل می نموده است و آنها را با طنابی که مخصوص ترک بند بوده است محکم می کرده و به محلی خلوت برده و در آنجا رها میکرده است بدین ترتیب که طنابها را باز و پس از آزاد شدن جسد آنها برداشته و روی زمین قرار می داده است و محل ها نیز نسبتاً مشخص بوده اند حاشیه صدمتری کمربندی بلوار قائم یا خیام شمالی که نقاط خلوت و در دست ساخت می باشند و وقتی که ماشین داشته پس از قتل آنها را در صندوق عقب قرار می داده است و به نقاط مذکور منتقل می کرده است و این محل جنازه ها پس از تاریکی شب انجام می گردیده است و فقط یکی در روز انجام شده است که جنازه مذکور را به جاده سنتو برده و مابین جاده قوچان و سنتو در بیابانها انداخته است بر ترتیب متهم می گفت ما جمهوری اسلامی برقرار کردیم که فساد نباشد بیشتر شد بعد گفتیم اسلامی محمدی داریم فساد باز هم افزایش یافت و امسال را سال علوی نامیده ایم ولی سیر سعودی فساد ادامه دارد و من برای مبارزه با فساد اینکار را می کرده ایم و می دانستم که این عمل نیز

پایانی دارد اکنون نمی دانم کارهای من افتخار است یا ننگ آور می باشند و به هر حال نگرانی از دستگیری نیز نداشتم.

مبارزه بین خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، ظلمت و تاریکی، خیر و شر می باشد که متهم مدعی است برای کمک بخوبی و گسترش خیر و جلوگیری از فساد و شر اقدام نموده است ولی از طرف دیگر بزرگترین گناه را که قتل نفس است صورت میداده و چون این قتل را به اعتقاد خویش در راه گسترش عدل و داد می شمرده است از آن استقبال میکرده و ندامت و پشیمانی نیز ندارد قضیه را عکس می کنیم اگر فرض کنیم که

این زنها به فحشاء کمک می کرده اند و موجب سقوط جوانها را از پیمودن راه درست می شده و به بیراه کشانده می شدند و درست باشد و آنها مصمم شوند برای گسترش اعمال زشت و غیرانسانی با یکدیگر متحد شوند و مردان و زنانی را که دارای طرز تفکر مخالف آنها هستند بکشند آیا باز هم متهم جرات انجام این قتل ها را پیدا می کرد یا دست از این کار می کشید یا آنکه بکار خود سرعت شتاب بیشتری می بخشید به عبارت

دیگر آیا در شرایطی که این طرز فکر نیز معتقداتی داشت وضع به گونه ای دیگر و از زاویه ای متفاوت قابل ارزیابی بود اینها همه مسائل اعتقادی است و نظری و تئوری می باشد ولیکن در عمل باید به قانون بسنده کرد زیرا اگر عمل به معتقدات گسترش یابد باید شاهد مرگهای زیادی باشیم که این اعتقادات برای دارنده آن ارزش و اعتبار دارد و قتلی

که می کند از دیدگاه خودش قابل توجیه است فردی که با اعتقاد فاسد بودن دیگری را می کشد و فرد فاسد مورد نظر او نیز ممکن است همین اعتقاد را در مورد شخص مقابل داشته باشد و بخود حق بدهد که طرف مقابل را از پا درآورد و اگر چنین فرضیه و اعتقادی در اجتماع جان بگیرد دیگر از اجتماع اندی باقی نخواهد ماند طرفدار هر اعتقادی بخود اجازه می دهد که دارنده اعتقاد دیگر را از پا درآورد و با توجه به تفاوت و تغایر اعتقادات هر روز باید بیشتر از روز قبل شاهد قتل باشید بدین سبب قانون گزار برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی مقرراتی را با عنوان قانون وضع کرده و همگان را تکلیف به رعایت آن نموده است که عملی را انجام دهند یا آنکه از انجام عملی خودداری نمایند و بدین وسیله افراد را بطور خصوصی منع کرده اند که خودشان قانونگذار کنند فساد را تشخیص دهند و حکم قضیه را نیز صادر کنند و خودشان آنرا به مرحله اجراء بگذارند در این صورت شرع و قانون به هیچ گرفته و نظام حکومتی به مسخره گرفته شده دولت و قوه مقننه و قوه مجریه همه به بازی گرفته شده اند و اعتقادی برای آن از جهت عامل ملفوظ نمی شود یعنی این فرد در این نظام و مملکت زندگی بکند ولی خود را مکلف به مراعات قوانین و نظامات این مملکت نمی داند و از امنیت آن استفاده می کند و به امنیت آن خیانت می کند و همه آنها را قربانی می نماید تا به مقصود خود دست پیدا کند زیرا احترام به امنیت وقتی حاصل می شود که مقررات و

نظامات آن کشور محترم شمرده شود فرق نمی کند این اقدامات که هر فردی انجام دهد که خود را منشرع و مذهبی معرفی می کند یا دچار شهوت گردیده یا به قصد اخاذی این کار را می نماید یا در سایه فریب به کمک رسانب این عمل را انجام می دهد دواعی و انگیزه های متفاوتی ممکن است در اینکار موثر باشد ولیکن آنها از حیث قانون هیچ تاثیری در عملیات مجرمانه ارتكابی ندارند زیرا عمل مجرمانه را قانون تعیین می کند و خارج از استثنائاتی که قانون عمل مجرمانه را مجازات نمی کند بقیه عملیات مجرمانه مشمول مقررات قانونی می باشد که مجازات برای آن تعیین نموده است زیرا با حفظ این قوانین است که مردم اعتماد می کنند در اجتماع زندگی کنند و در سایه قانون به سر برند ما نباید این امنیت را از مردم سلب نماییم و بالعکس باید هر چه بیشتر سعی کنیم که استحکام اعتقاد به قانون و قانون مندی بیشتر گردد.

امر به معروف و نهی از منکر نیز درجات دارد باید ابتدای با بایکوت و ردگردانی و سپس با زبان امر به معروف و نهی از منکر را انجام داد و عقل را به قانون واگذار نمود از دیگر سوره روایات متعددی در خصوص فساد می باشد که در صدد اسلام اتفاق افتاد و توسط پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) مورد حکم یا فتوا قرار گرفته شده است اگر ما معتقد به این هستیم که مسلمان می باشیم از آنها که نمی توانیم سبقت بگیریم آنطور که روایت شده مردی در زمان پیامبر گرامی اسلام نزد آن

حضرت آمده و اقرار به زنا می نمایند که آن حضرت از وی روی می گرداند و مقصود آن بوده است که وی را از اقرار منع کند و باز دارند تا آنکه بالاخره وی ۴ بار اقرار می کند و پس از آنکه دلائل ثبوت جرم تمام و کمال اداء می شود دستور رجم صادر می فرمایند و تا قبل از ثبوت و حتی با سه بار اقرار نیز حکم صادر نمی شود و موضوع دیگری سعد بن زیاد در حال چرخش می باشد که حضرت رسول از در مسجد وارد می شوند و به او می گویند ای سعد چکار میکنی و او می گوید که دوستان فکر می کردند که اگر به خانه بروی و زن خود را در حال زنا با مرد بیگانه پیدا میکنی چکار خواهی کرد و من گفتم با همین شمشیر آنها را به دو نیم خواهم کرد پیامبر فرمودند در آن صورت حد خدا را چه خواهی کرد منظور آنستکه جرمی را که هنوز ثابت نکرده ای چگونه به مجازات آن اقدام میکنی آن مرد گفت وقتی خدا شاهد است من دیده ام مگر نیازی به اینکه شهود شهادت بدهند با اینکه مرتکب اقرار کند وجود ندارد و آن حضرت فرمودند برای آنها حدی است که باید همانطور که خداوند فرموده معلوم و ثابت شود و برای تو که مرتکب فسق می شود حد قتل جاری می شود نزد خداوند ممکن است تو پاک باشی ولی از حیث مقررات قضایی که برای نظم اجتماع است محکوم می شود زیرا مصلحت اجتماع بر مصلحت فرد ترجیح دارد و حکم قتل در مورد تو اجرا می شود در قضیه دیگری که در زمان حضرت علی (ع) اتفاق افتاد زن زانیه ای نزد آن حضرت می

رود و اقرار به زنا می کند و می گوید می خواهد از زنايي که مرتکب شده تطهیر شود و فقط این امر با اجرای مجازات در مورد او صورت می گیرد آن حضرت زن را می فرستند و می گویند برو و روز دیگریا و مقصود آن بوده که زن دست از اقرار بردارد و در همان حال رو به آسمان می کند و می گویند خداوندا او یکبار اقرار کرد و روز بعد و دو روز بعد نیز این ماجرا تکرار می شود تا چهار بار اقرار تمام می شود و آنوقت به زن می گویند تو بچه اینداری که خرد سال باشد و به سرپرستی و شوهر تو نیازمند باشد و آن زن می گوید چرا و حضرت به او می گویند تو کفیل بچه ات می باشی تا شیرخوارگی او تمام شود زن مایوس و ناامید از آنکه نتوانسته خود را پاک کند بر می گردد در همان راه به یک مرد یهودی می رسد و آن مرد مآووع را از آن زن سوال می کند و زن قصه خود را به آن مرد می گوید و مرد در پاسخ برای رفع مشکل زن می گوید که من سرپرستی فرزند ترا عهده دار می شوم و او را به ادامه می سپارم که شیر به او بدهد زن با مرد مذکور نزد حضرت برمیگردند و زن می گوید این مرد قرار شد سرپرستی فرزندم را قبول کند و دایه برای شیر خوارگی بچه ام بگیرد و آن مرد که حضور دارد تایید می کند حضرت نگاه ناراحتی خود را بر روی مرد می پراکند و میگوید که زن فردا در اجتماع برای رجم حاضر شود و زن رجم می شود بعداً نارضایتی حضرت را از کفالت خود جستجو و پرسش می کند و آن حضرت در پاسخ می فرمایند اگر آن زن نزد خدا توبه

میکرد به مراتب بهتر از اجرای حد در مورد او بود و اسلام می خواهد که به او فرصتی برای توبه بدهد و تو مانع اینکار شدی بنابراین ذهنیت ها امری است که در خلاء وجود دارد تا با واقعیت بیرونی تصدیق شود که در این صورت تحقق می یابد و اگر با واقعیات خارجی منطبق نباشد از مرحله ذهنی بیرون نمی آید و خارج نمی شود آدمی از حیث ذهنی می تواند بهترین و پاکترین افراد باشد و تا حدی که مربوط به زندگی شخصی خودش می باشد به آنها عمل کند ولی حق ندارد به مرحله اجرا درآورد زیرا قانون همانطوریکه حمایت هایی را از افراد اجتماع به عمل می آورد به همان اندازه نیز آزادیهای آن را سلب می نماید و بنابراین به فرد اجازه نمی دهد که ذهنیت خلاف قانون خود را در مورد دیگری به اجراء درآورد ما وقتی به زندگی اجتماعی تن می دهیم خواه و ناخواه قواعد حاکم بر آن را نیز پذیرا می شویم و از این جهت اگر خلاف عهد بکنیم و قوانین را زیر پا بگذاریم خود را مستحق مجازات نموده ایم در وجود آدمی بعضی اوقات خواسته هایی فدای خواسته های دیگر می شود که ممکن است غلط یا درست باشد وقتی آدم در دو راهی تصمیم گیری قرار گرفته است مبنی بر اینکه به عملی اقدام نماید یا از عملی خودداری کند یا اینکه اینکار یا آن کار را بکند هر یک از آنها را که انتخاب کند و انجام دهد دیگری را در پای آن قربانی کرده است که ممکن است منطق و عقلاً درست باشد یا غلط باشد ولی به هر حال انجام این امر از حقوق مشخص می باشد

وقتی مربوط به امور نفی باشد و از همین جهت وقتی در اجتماعی زندگی می کند خواسته ها، تمایلات و مطالبات خود را قربانی کرده است مگر آنچه را که قانون مجاز می داند یا نهی کرده است بنابراین او نمی تواند امری را که قربانی کرده احیا کند زیرا حضور او در اجتماع اجازه این امر را به او نمی دهد و اگر چنین راه عقب گرد و قهقران را طی نماید به قانون نیز اجازه می دهد که به مجازات او اقدام و عمل کند.

تفاوت‌های قدرت مادی و معنوی

قدرت مادی بانگیزه توسعه دایره قدرت از صفات و آرزو و تکاثر طلبی و زیاده طلبی

بعنوان وسیله استفاده مینماید تا قوی تر شود البته این وضعیت نگاه ماده را مانع میسازد

ولی از دیدگاه دیگر می توان گفت که آدمی اسیر و بازیچه صفات مذکور گردیده است

و آدمی انسانیت خود را در چنگال آنها اسیر نموده است و سایلی که می بایست در اختیار

و سیتره انسانیت آدمی باشند امروز او را مقهور کرد و به بند کشیده اند اینها وسیله بوده

اند اما امروز به حکومت رسیده اند و چنگال خود را تا عرفق در جان انسان فرو کرده اند

و از او یک وسیله ساخته اند و او را بنده خود کرده اند و هر چه بیشتر در این راه پیش

رود بیشتر در غرقاب فرو خواهد رفت و مغروق این امیال مهار گسیخته خواهد شد و در

زیر سم آنها لگدمال و پایکوب خواهد گردید.

قدرت مادی به نکات ضعف آدمی در چشم ظاهرین پوشش میدهد این خاصیت

قدرت مادی است که آدم ناتوان را در پشت سیر قدرت مادی توانا □ و برومند نشان

میدهد اگر این قدرت مادی از او سلب می شود حشمت و اعتبار و بزرگی او سقوط

خواهد کرد و فرو خواهد ریخت در اینجا نکته اساسی که نادیده گرفته شده است که

همانا گوهر آفرینش و خلقت اوست آدمی بمدد این آفرینش این توانائی را پیدا کرده

است که در صدد جلب منافع مالی قدرت مادی برآید ولی امروز که آنها را یافته است از

اساس آفرینش و گوهر خلقت خود فراموش کرده و آن را به نسیان سپرده است بدلی را بجای اصل پذیرفته است امر قلبی را بجای امر واقعی کرده است و متأسفانه امر چنان بر او مشتبه شده که در شناخت واقعیت دچار انحراف گردیده است و واقعیت را نمی بیند و چشم خود را بروی واقعیت بسته است گویا که چنین واقعیت و حقیقتی وجود خارجی نداشته و ندارد معیار و میزان او همان ظاهر است که اکنون ملموس میباشد فریفته و اسیر بازیچه های شده است که خود یدست خود آنها را ایجاد کرده است و خوشحال و شادمان و مغرور از این وضعیت نیز میباشد گوهر ناب وجود خویش و هویت خود را از دست داده است ولی هیچگاه هراسان و نگران آن نمیشد بلکه بداشته های مصنوعی و ظاهری دلخوش و خرسند است زیرا این وضعیت برایش ارزش تلقی میشود زر و زور آنچنان قدرت پوشالی باو بخشیده اند که مانع از واقعیات را بچشم ببیند حجابی سخت سنگین در برابر دیدگان او کشیده شده که واقعیت را درک و لمس نمیکند گویی خودش دست افشان و پایکوبان باین وضعیت تسلیم کرده و رضا داده است و حاضر نیست به واقعیتی در وراء این امور بنگرد ماهیت و هویت خود را باخته است و به ظاهر فراهم آمده پوشالی ساخته است زمان غفلت او هر چه بیشتر شود حجابها ضخیم تر و کلفت تر و افزون تر میشود و باز شدن چشم وی به حقیقت سخت تر و سنگین تر میشود باید هشدار به او داد که زندگی مادی همه چیز نمیشد زندگی مادی وسیله ای که باید

از آن در راه رسیدن به مقصود استفاده کرد باید این تذکر و پند را برای او تکرار کرد تا چشم دل او باز شود تا گوش هوش شنوا گردد حیف است که گوهر وجودی خویش را گم کرده باشد و به سراب و بازیچه ها پناه برده باشد که فردا وقتی خود را یافت دچار حسرت و اندوه بی پایان بر گذشته نابسامان خود نشود باید او را بیدار کرد باید او را بیدار کرد.

گروه دیگری که دنبال قدرت معنوی هستند از این مزیت برخوردارند که ضد قدرت با قدرت آمیخته شده است یعنی آنکه قدرت معنوی اجازه افسار گسیختگی به فرد را نمیدهد و تمرکز قدرت را در وجود او نمی پذیرد به قدرتی با شک و تردید مینگرد که این قدرت ماندگاری و دوام ندارد و فانی است باین امر میرسد که آگاهی بر سرشت و سرنوشت خویش پیشتر پیدا کند و دنیا و کائنات آنچنان نامنتها و بیکرانه است که هر چه بزرگ شود و پیش رود باز هم کوچک است و در مقابل عظمت خلقت ذره ای و قطره ای و کمتر از ذره ای و قطره ای میباشد این شناخت باعث میشود که نقطه گریز از مرز قدرت شخصی در وجود او قوی شود که قدرت را بعنوان یک حربه و یک سلاح مطمئن پندارد و قبول نداشته باشد بلکه قدرت را شعبه ای از قدرت اصلی بشمارد که وجود مستقلی برای آن قدرت نیست شناخت قدرت در این وضعیت به شکر و تسلیم می انجامد که نسبت به هر امر که باعث اعتبار و آبروی او میشود شکر گزار شود و بر

ناملايمات صبر پيشه كند بدین ترتيب شیوه زندگی هر کس ثمره و نتیجه ای خاص بیار می آورد که بین شیوه و ثمره تلازم قطعی و انکار ناپذیر وجود دارد و کسی نمیتواند به شیوه ای خاص رفتار کند و نتیجه ای مغایر رفتار خود را طلب کند که چنین پندار و گمانی مویذ خامی و ناپختگی میشود و معمولا و قاعدتا نیز کسانی که به شیوه و روش خاصی گرایش پیدا میکنند انتظار نتیجه آن روشن و شیوه را دارند یعنی به همان نحو که عمل میکنند و انتظار دارند بهره ببرند و تناسب بین این دو موجب ایجاد قاعده و نظم و ترتیب و قانون میشود فی المثل کسیکه گام بر میدارد و راه میرود انتظار آن است که پیش روی کند و جای او تغییر کند و چنین نیز میشود و کسیکه ایستاده است و متوقف می باشد ساکن است و دچار تغییر نمیشود و با این انتظار نیز دست پیدا میکند عجب در جائی است که کسیکه از این دور انجام میدهد و انتظار دارد نتیجه دیگری عاید او شود و غالبا این امر در جائی مصداق پیدا میکند که فرد متوقف و ایستاده انتظار آن را دارد که به جلو نیز برود یعنی بر خلاف قاعده و نظم یک انتظار نامعقول و غیر ممکن را مطالبه میکند آدمهای مادی و جسمانی در طریقی که حرکت میکنند به مقصود میرسند اگر چه مقصود آنان خاکی و پشت و نازل است و گوهر حیات خود را با بدل معاد ضد میکنند ولی آدمهای روحانی و معنوی به گوهر انسانی خود دست پیدا میکنند و سعی میکنند آن را ارتقاء دهند و آن را به رشد و تکامل برسانند بنابراین به قدرتی نیاز ندارند که ضعف

های مالی آنها را پمزشش بدهد تا جلوه ای از قدرت مادی پیدا نمایند در حالیکه این وضعیت در آدمهای مادی و جسمانی بشدت متجلی است و آنها سعی میکنند که ضعف های خود را با توانائی های ظاهری پوشش دهند.

و بعلت همین خواسته مداوم برای افزایش قدرت پوشالی دائما فقیر و خواهان هستند زیرا آدم فقیر و مسکین دائما مطالبه میکند و آنها نیز چون دائما خواهان مال هستند گدایان و مسکینان که در کسوت توانایان جلوه مینمایند بنابراین آنها نمیدانند که این قدرت پوشالی جسمی مالی آنها بر توده ای انبوه و کوهی از فقیر بینان گذاشته شده است

درون این قدرت توده متراکم فقر معنوی و روحانی وجود دارد و این قدرت پوشالی نشانه ای از عظمت آن فقر و تهیدستی معنوی است که به وسیله و اسباب مطالبه و خواست جسمانی و مالی صاحب آن است که ایجاد شده یعنی خواسته مالی او گوهر و ارزش انسانی او را تاوان و هدیه کرده است و معنویت او را ذره ذره و با هر دفعه خواسته کاهش و تقلیل داده است تا صاحب آن به قدرت جسمی و مادی دست پیدا کند بنابراین

ثابت می گردد اجلال و جاهی که از حیث جسمانی و مالی رخ مینماید و تجلی میکند باطنی تهی و خالی از معنویت دارد □□□ و از به هم پیوستگی این خلاء معنوی این قدرت مادی و معنوی متجسم گردیده است البته این امر وقتی مصداق کامل و تمام دارد که فرد کلیه خصایص انسانی خود یا حداکثر و قریب به تمام آن را دارد زیرا این خواسته

های جسمانی و مادی له کرده باشد و اگر قسمتی از آن بیدار یا هوشیار مانده باشد در اینصورت امیدواری زیادی باو میباشد که اصلاح شود گوهره انسانی خود را باز شناسد و به مسیر باز آید و درک کند که این مال و جسم وسیله ای است که در اختیار او قرار گرفته است هر چه بهتر بتواند در مسیر خویشتن شناسی و تشخیص هویت از آن بهتر بهره برداری کند زودتر به مقامات کمال نزدیک می شود و در این صورت خود را بنده و اسیر آنها نکرده است بلکه بالعکس آنها را به خدمت خود در آورده تا خویشتن شناسی کند و لحظه ای به ذهنم خطور کرد که اینان مقصد حیات را یافته اند مال و قدرت را کسب کرده اند و از آن استفاده کرده اند ولی خود را واگذار به آن نکرده اند و خود را به آن نباخته اند زندگی را درک کرده اند یعنی تلاش و حرکت و گام برداشتن بجلو ولی در زیر نور انسانیت و با راهنمای انسانیت این فعالیت انجام میگردد مقصود و مقصد معلوم است و جهت حرکت روشن میباشد ولی اگر این نور وجود نداشته باشد حرکت در کوری و تاریکی صورت می پذیرد همه آن پیشرفت ها نصیب می شود و گام های رو به جلو برداشته میشود و بحد بدست می آید و وسائلی ابزار نو و جدید در جهت رفاه و اقتصاد ساخته میشود ولی تمدن بدست نمی آید دنیای مرده بی روح است که در انبوه از وسائل نو و جدید غرق شده است ولی روح انسانی بر آن حاکم نیست و این امر باعث میگردد که شکاف فقر و غنا و تبعیض وسیعتر و عمق تر گردد روح ها مرده اند و با هم

قهر میباشند . وسائل ارتباطی در حد اعلا و نهایت وجود دارد ولی روح ها پیوند ندارند روح ها پژمرده از روح وقتی از جامعه انسانی رخت بر بندد دنیای بزرگی از اجسام و وسائل خود نمائی میکند و چشم ظاهر بین قضاوت در بزرگی و کوچکی امور مینماید و به عظمت ظاهری دل بسته میشود و متاثر از قدرت این عظمت ظاهری میشود. چشم او بر روی حقیقت بسته است و آن را نمی بیند از اصل غافل شده است و به این فرع حقیر دل خوش کرده و اسارت آن را پذیرفته و به بندگی آن مشغول گشته است و آنچنان میشود که بین این افراد ظاهر بین پیوند مصنوعی ایجاد میشود زیرا آن چیزی که باعث این ارتباط گردیده مصنوعی و بی روح است و از امر مصنوعی و بی روح نمی توان انتظار زایش روح پر طراوت و بانشاط را داشت بنابراین دنیای مرده ای را تشکیل میدهند که از روح انسانی اثری در آن نیست.

آدمی را چه میشود که چشم بر خود بسته است و به ارزش های خود بی اعتنا شده و از آنها غافل گردیده است و در عوض به امور بی ارزش و کم اهمیت دل بسته است دچار خسارت و ضایعه جبران ناپذیری گردیده است و از آن غافل مانده است باید او را بیدار کرد و هشیار نمود که فردا دیر است در پرتو و اشعه نور انسانی باید بجلو حرکت نمود و اصولا تلازم جسم و روح آدمی نیز موید این امر است که آنها باید با هم حرکت کنند و گام بردارند در این صورت جسم و مادیت نیز به کمال می رسد و روح نیز با

حاکمیت خود بر جسم و جان و قدرت آن را در مسیر انسانی بجلو میبرد و خیلی بیشتر از آنچه بشریت پیشرفت کرده امکان پیشرفت وجود داشته و دارد منتها این بار روح انسانی نیز ضمیمه این ترقی میشود و بهتر از گذشته آدمی را به کمال میرساند در اینجا قدرت به معنای قدرت تجلی نمی نماید بلکه بعنوان یک روح همبستگی و تعاون کار و عمل میکند و در اینصورت از دیگران خود را جدا نمی کند سیطره و حاکمیت نمی خواهد و برای آن ارزشی قائل نیست و بطور انحصاری دره تقویت خود در قبال دیگران نمی باشد و قدرت را بعنوان یک امر دلپذیر و دلپسند قبول ندارد بلکه در اوج قدرت همگانی با دیگران زندگی میکند بدون اینکه تعبیر قدرت از آن داشته باشد بلکه آن با اسم سعادت جمعی یا اسامی دیگری از این قبیل میشناسد و اگر چنین امری محقق شود بزودی شاهد کمال جامعه انسانی خواهیم شد که در آن زندگی با رفاه و سعادت و تمدنی توأم با روح پر نشاط انسانی جریان دارد، قدرت علی الاول با توجه به غریزه نفع طلبی عبارت از عقده های خود کم بینی و تراکم کمبودها ناتوانی هایست که بصورت قدرت تجلی میکند تا سرپوش و پوششی باشد بر آن نقاط ضعف که صاحب آن نمیخواهد آنها دیده و رویت شوند نتیجه چنین قدرتی فساد و ظلم و بیداد خواهد بود بنابراین هر صاحب قدرتی دچار این فساد و تباهی خواهد شد زیرا با وجود احساس قدرت است که آدمی برای تخلیه آن بدنبال فرد یا افرادی میگردد تا قدرت را به آنها نشان بدهد و تا اثر قدرت به آنها بنمایاند

و نتیجه لزوماً به ظلم و منفعت و منفعت و تحقیر و ستم به دیگران می انجامد زیرا نیروئی که در وجودی جمع و ذخیره گردید باید هزینه شود و اصولاً جمع آن قدرت برای هزینه کردن و خرج نمودن میباشد و خرج و هزینه آن نیز به ستم وجود به دیگران بطور عملی و زبانی اقتصادی و اجتماعی و روحی و فردی بطور جمعی و یا انفرادی تجلی می کند و بستگی به نوع صاحب قدرتی دارد که در چه زمینه ای واجد قدرت باشد. یک مرد یا یک زن یا فرزند در داخل خانواده که محل مهربانی ها کانون گرم زندگی ها میباشد ممکن است این قدرت نمائی را بخرج دهد و همین طور این قضیه را بداخل اجتماع بکشانیم یک صاحب منصب اداری در پست و مقام خود و یک فرد تاجر و کاسب در بازار اقتصادی به این کار دست میزند و وقتی این خصوصیت بصورت یک فرهنگ متبلور شود مثل سلطه زنجیر همه ستمگر و ستمدیده میشوند از بالا دست ستم را می پذیرند و به زیر دست، ستم را تحمیل میکند بقول عرب الخق لمن غلب حق یا کسی کم غلبه دارد معیار غلبه در هر وضعیتی تأیید کننده حق بودن غالب تشخیص میشود و بدین ترتیب قدرت برای غلبه لازم است و آدمی برای غالب باشد و مغلوب نباشد در صدد کسب قدرت میباشد بنابراین نیاز به پوشش و جبران ناتوانی هاست که وی را به طرف کسب قدرت شتابان روان مینماید و بدیهی است قدرتمداران اجازه کسب قدرت به ضعیفان را نمیدهند زیرا هر چه صاحبان قدرت بیشتر شوند لزوماً از سرمایه قدرت آنها

کم می‌گردد و بدین جهت مخالف کسب قدرت دیگران هستند و میخواهند ذخیره قدرت را برای خود حفظ کنند و تا منافعشان بهتر تامین شود و به آن خلل و کاستی وارد نشود و از این رو در قدیم برای حفظ آن از زور علنی و شمشیر آخته بون کشیده و جنگ ظاهر استفاده میکردند و امروز در ورای قانون با جنگ پنهانی با کسانی که بخواهند قدرتمند گردند مبارزه میشود هدف واحد است وسیله فرق کرده است دیروز شمشیر و امروز قانون حاکم بر این قاعده است قضیه شاید زیاد نیاز به توضیح نداشته باشد که امروز دیگر امکان تجلی استبداد ظاهر نمیباشد بنابراین در سنگر قانون پنهان شده است همانطور فرهنگ دیروز در روستا اقتضاء میکرد که منازعه علنی و دسته جمعی برای یک مساله کوچک و نفع جزئی سر می‌گرفت همان نزاع امروز در بازار و در اجتماع شهری جریان دارد که منافع شخصی را تامین کنند ولیکن بی صدا و در خفا و فقط نتیجه آن روشن میشود و آشکار میگردد بنابراین جریان جنگ خاتمه نیافته و وجود دارد فقط از ظاهر به پنهان کشیده شده است و دیروز شمشیر آنها را آرام میکند و امروز این امر به قانون سپرده شده است قدرتمندان در دیروز با وسیله شمشیر مانع از قدرتمند شدن دیگران می شدند و آنها در جای خود میخکوب و زمین گیر میکردند و امروز این وظیفه به قانون داده شده تا از قدرتمند شدن دیگران جلوگیری کند وسیله فرق کرده است آدم عوض نشده و او نیز تغییر نکرده تا ابد نیز تغییر نخواهد کرد بنابراین باید اگر می توانیم و

میخواهیم که به کمال دست پیدا کنیم این غریزه و فطرت را تربیت کنیم بدون اینکه آن را لگد مالی کنیم و سرکوب اش نمائیم که نشاط و جراعت و جسارت حرکت خود را از دست بدهد که برای ترقی و رشد خواهان قدرت باشد و با نشاط حرکت کند آن را تربیت کنیم که برای جمع و اجتماع خوب است و قدرت فرد ارزش چندانی ندارد در دنیای جانوران و حیوانات نیز ضعیف پایمال قویتر از خود میباشد ما باید مرزی برای دنیای خود و حیوانات قائل شویم و ترسیم نمائیم تا فرق ما با آنها روشن شود که ما نام انسان را با خود حمل می کنیم و بنابراین قدرت باید جمعی و همگانی باشد و باید آدم را بگونه ای تربیت کرد که خودش را در جمع مسحیل بیند و منفعت جمع را طلب کند و وجود اجتماع خوشبخت و سعادت مند و قدرتمند را بر وجود فرد قدرتمند ترجیح دهد در اینصورت قدرت او ناشی از قدرت اجتماع میباشد آنچه ممنوعان او را خوشبخت کند او را نیز خوشبخت و سعادت مند میکند زیرا بنای وجودی آنها واحد است امت و ملت قدرتمند و سعادت مند از آحاد و افراد خوشبخت و سعادت مند تشکیل یافته است اگر چنین روزی بیاید که آدمی خوشبختی خود را در خوشبختی و سعادت جمع بیابد نیاز به قدرت نخواهد بود نیاز به قدرت وقتی وجود دارد که تبعیض و تفاوت و شکاف بین مردم وجود دارد هنگامیکه این خلاء پر شد و این فاصله از بین رفت نیاز به قدرت و قدرتمندی و زور مداری نیست زیرا احساس ضعف و ناتوانی وجود ندارد که برای جبران آن به کسب

قدرت نیاز باشد نیاز و خواسته های آدمی برای جامعه ای میباشد که از آن کسب نیرو و قدرت میکند و از این تلاش و سعی خود را اعمال خواهد کرد که حقوق جامعه نیز تامین شود و برای وصول به این مقصود باید مقدمات آدمی تربیت شود وجود آدمی گلستانی است که اگر آن را بخود واگذارند و باغبانی و تربیتش بکند به طرفه العینی و در یک چشم بهم زدن علف های هرز سراسر این باغ را خواهند پوشاند و اثری از آدمیت او باقی نخواهد گذاشت برای اینکه آدمی دچار این سرنوشت شوم نشود نیاز دارد که مرتبا علفهای هرز گلستان وجود خویش را هرس کند و وجود خود را پراسته سازد و نیاز این امر آنستکه آدمی مرتبا به تربیت خود اقدام کند تا روشنائی مسیر خود را از سیاهی ها جدا کنند و در مسیری گام گذارند که آینده بشریت به خوبی و نیکی تامین شود و اگر این امر محقق شود دیگر مجالی برای خود نمائی های صفات حیوانی آدمی وجود ندارد تا بخواهد با اتکاء بر قدرت کمبودها و ضعف های خود را جبران کند تا با غلبه بر دیگران بنای قدرت خود را وضع تر از بقای قدرت دیگر متجلی کند، اشاعه این فرهنگ سبب میشود نیروی آدمی در جهت متعادل حرکت کنند و از قدرتگرایی که نوعی اسراف در ذخیره سازی و صرف آن در وجود آدمی است خود داری شود در این روش افراد اجتماع با تعاون با یکدیگر و همدلی و همکاری کارهای خود را به سامان میرسانند و از نتیجه آن همگان برخوردار میشوند در این وضعیت نیروهای اجتماع متحد میشوند و

در قبال یکدیگر نمی ایستند، یکدیگر را تخریب نمی کنند بلکه به معاونت یکدیگر نیز می خیزند و در این شکل نیروی عظیمی چون سیلی خروشان بپا خواهد خواست که مهار آن در دست همه مردم است و همگان از آن سود می جویند بنابراین لازم است برای آنکه ما باین سطح برسیم وجدان جمعی انسانها را بیدار کنیم آنها صرف نظر از آنکه ذهنی و فکری برای خود دارند وجدانی دارند که متاثر از اجتماعی و متصل و وابسته به آن میباشد، کمک کار و یاور آن است و این وجدان را باید هشیار و آگاه و آماده کرد تا فعالیت خودش را آغاز کند. در اینصورت جمعیت مردم که از آحاد آنها تشکیل شده است برای اجتماع فکر خواهد کرد و اندیشید برای اجتماع دل خواهد سوزاند و برای سرنوشت بشریت مثل سرنوشت خود خواهد اندیشید از گرفتاری و ناراحتی و معضلات اجتماعی همانطور ناراحت خواهد شد که از معضلات و گرفتاری خود ناراحت خواهد شد اصلا بین آن دو فرقی نمی بیند سرنوشت خود را گره خورده در سرنوشت اجتماع می بیند و بدین ترتیب دلش برای آن نگران خواهد شد و دلش برای آن خواهد تپید و بنابراین خود را مکلف و مقید میکند که در امور اجتماعی شرکت کند و امور را زیر نظر بگیرد و در چنین وضعیتی صاحبان قدرت عرصه را بر خود تنگ خواهند یافت زیرا چشمان ناظر و تیز بین فراوانی ناظر آنهاست و مراقبشان می باشد و از این رو آرام آرام مجبور به ترک صحنه خواهند شد و اینکه تمکین به وضعیت پیش آمده کنند و امید

می‌رود که تغییر روش بدهند و اگر چنین نکند به نظر خواهند شد در این وضعیت اراده های مردم در سرنوشت آنها تاثیر خواهد گذاشت در اینجا اقتدار پیش آمده جمعی خواهد بود از ذره ذره خواستهای مردم این قدرت گردآوری شده است روحهای تربیت شده ای اظهار نظر و بیان مطلب میکنند که برای خود و نفس شخصی اداری مطلب نمی نمایند بلکه برای جمع و همه اظهار خواسته و مطالبه میکنند بنابراین هم اقتدار زیاد و هم آگاهانه و هم جمعی است که آن فرد نیز بعنوان جزئی از جمع میتواند از آن بهره مند شود این خواسته هم متضمن خیر و صلاح او میباشد و هم برای همه خیر و صالح را به ارمغان می آورد.

بنابراین اگر این جمعیت تربیت شده خواهان قانون قاعده ای بشود و آن را وضع کند این قانون بنفع همه میباشد چون با خصوصیات تربیت شده و به کمال رسیده آدمی تقارن و هماهنگی دارد و بدیهی است این صورت با وضعیت و شکل سابق فرق می‌کند که اجتماع تشکیل شده است ولی روحها تربیت نشده است بنابراین زور و قدرت به خصوصیت ذاتی خود میخواهد تجلی کند اگر از راه شمیر نتوانست به چهره قانونی تجلی میکند و خود را نشان می دهد ولی اکنون فقط چهره شکلی آن تغییر نمیکند بلکه ماهیتا نیز تغییر میکند در آنجا سرمنشاء روح تربیت نشده حکومت می‌کند در اینجا روح تربیت شده حاکمیت میکند بین روح تربیت شده با روح تربیت نشده فقط فاصله شکلی وجود

فاصله ماهیتی و اساس وجود دارد و اصولاً دو مقوله جداگانه از یکدیگر هستند که مسیر بشریت را تغییر میدهند روح تربیت یافته بشر میخواهد قاعده و قانون و نظم برقرار باشد زیرا تا آنرا با ذات وجود خویش هماهنگ پیدا میکند ، زیرا آن روح نیز خودش تربیت شده و نظم پیدا کرده است و از این رو به نظم و تربیت دل بسته است آنچنان که طفل به پستان مادر وابسته است و بنابراین میخواهد این قاعده قبل از هر کس و هر چیزی در مورد خود او اجراء شود ولیکن روحی که تربیت نشده از قاعده و نظم گریزان است و با آن آشنائی ندارد بدین ترتیب اگر اگر قانونی وضع میشود میخواهد از آن بگریزد و صاحب قدرت نخستین و اولین کسی است که میخواهد از عمق آن سرپیچی کند و با توسل، حربه ای که در اختیار او میباشد اینکار را نیز میکند و اجازه نمیدهد قانون در مورد او اجراء شود زیرا باین قانون اعتقادی نیز ندارد و میداند که افرادی چون خودش به وضع آن قانون اقدام و قیام کرده اند تا منافع خودشان را تامین و تضمین کنند و آن قانون به زیان کسی است که علیه او اجراء میشود و از این رو چون صاحب توان آن را دارد که از اجرای آن در مورد خودش جلوگیری کند لحظه ای درنگ را روانمیدارد و جلو اجرای آن را می گیرد زیرا میداند این همان شمشیر ظلم قدرت است که امروز شده و به صورت قانونی در آمده است ولیکن اگر قانون ناشی از خواسته های و صفات تربیت شده غریزی باشند در اینصورت این قانون رو به کمال و رشد دارد و همگان از این قانون

استقبال میکنند و حتی واضح و مجری این قانون خواهان و متقاضی میباشد که این قانون در مورد آنها بمرحله اجراء درآید اگر استحقاق آن را پیدا کرده اند زیرا مثل شاگردی می‌متند که در درس نمره بدی گرفته اند و امروز قانون برای آنکه نمره او خوب شود تکالیفی را بر عهده او می‌گذارد بدیهی است فرد تنبیه شده چون رو به کمال و رشد دارد از این امر استقبال میکند زیرا میداند که این قانون در صدد است نقص او را بکمال برساند از این رو باجرای قانون در مورد خود چنانچه استحقاق آن را پیدا کند شایق و علاقمند است در اینصورت قانون‌گزیزی وجود ندارد قانون معیار رشد و کمال تلقی میشود و همه سعی میکنند در پشت سر قانون گام بردارند از این رو قوانین نیز باید هر چه بیشتر با خصوصیات تربیت شده آدمی هماهنگی و همراهی داشته باشد که میتوان آنها را اصول انسانیت نامید از جمله نوع دوستی، احترام به عمل نیک و خیر بد شمردن عمل بدوش صیانت نفس، بدی خیانت، خوبی امانت، جلوگیری از ضرر بدیگری، احترام به مالکیت و کار، دوری از غیبت، حفظ جان و مال، بدی سرقت، بنابراین همه اصول دیگری را میتوان به آنها اضافه کرد بعنوان اصول اساس و پایه ای باید مد نظر گرفت و سپس تمام قوانین فرعی و جزئی دیگری که وضع و تصویب میشود به محوریت آن اصول باشد یعنی بدانیم که این قانون باید در مورد انسان مورد محل قرار گیرد بدین ترتیب باید مطلوب او باشد و مطلوبترین قانون‌ها برای انسان قوانینی است که با فطرت

تربیت شده آدمی انطباق داشته باشد و چون آن فطرت تربیت شده به رعایت قانون و ضابطه علاقمند است و در این صورت در این قانون خلل و فرجی پیدا نمیشود و مردم مرتبا در صدد گریز از آن نخواهند بود بلکه با اجرای آن موافق میباشد زیرا اجرای آن را موجب تکامل و پیشرفت پیدا میکنند و آن وقت این قانون مثل قانونی نخواهد بود که واضعین و مجریان از اجرای آن نسبت به خود می گریزند و آن را فقط برای دیگران قابل اجراء میدانند که از طبقه قدرتمند و قدرت دار نباشد و از اجرای آن نسبت به خود ننگ دارند.

در حالیکه قانون بینی بر فطرت آدمی که تربیت شده باشد اگر کسی بخواهد از آن بگریزد در حقیقت از خود می گریزد که هنوز تربیت نشده و هیچگاه برای فرد مقدور و ممکن نیست که از خود بگریزد مگر آنکه فرق بین جسم و فطرت تربیت نشده با فطرت تربیت شده قائل شویم و بگوئیم که این شخص هنوز فطرتش تربیت نشده باشد چون نخواستہ آن را تربیت کند سخت ترین مجازات را تحمل مینماید.٪

تحلیلی بر استیضاح

سرانجام جلسه مجلس شورای اسلامی در خصوص استیضاح وزیر محترم ارشاد پایان پذیرفت و استیضاح رد شد و خلعت وزارت برای جناب آقای مهاجرانی باقی ماند، کسوتی که شایسته ایشان بود مردی دانشمند و ادیب و جامع نگر و آزاداندیش برای ادامه تصدی این وزارتخانه رای گرفت و مجلس نشان داد که یکسو نگر نیست حرفها را میشوند و از بین آنها بهترین استدلال را می پذیرد مجلس جامعه کوچکی است که نماینده جامعه بزرگ ایران میباشد در این جامعه بزرگ هر فکری امکان بیان و تجلی باید پیدا کند و متقدین و معترضین به آن نیز باید مستدلا و موجه نظریه خود را اعلام کنند مردم با فهم و درک خود خوب را از بد و سره را از ناسره تشخیص میدهند و انتخاب میکنند مطلب مهم آنستکه اندیشه عرصه و میدان خود را برای عرض اندام پیدا کند و از نهفته و پنهانی ها وجود آدمی و عمق جان او خارج شود تا برترین برگزیده گردد زیرا اگر فکر در اعماق ذهن بصورت محبوس باقی بماند خوب و بد آن روشن نمیشود اگر خوب باشد که باید همه مردم از آن منتفع شوند و بهره ببرند و اگر بد باشد که صاحب آن فکر به بد بودن راه خود پی میبرد و راه صحیح و درست را انتخاب میکند و اگر هم مفروض باشد در این صورت جامعه تحت تاثیر این فکر و اندیشه مغرضانه قرار نخواهد گرفت و فکر سالم و خوب در جامعه تقویت خواهد گردید و در قبال این اندیشه های بدسگان و

مغرضانه واکسینه خواهد شد ولی این امر وقتی ممکن است که خوب و بد باو شناسانده شود و این امر نیز با اتکاء به عقل و استدلال ممکن و مقدور میباشد روش خشن و غیر منطقی کوبیدن و حذف فکر مخالف فقط سبب آن میشود که تراکم گردد و فرصتی برای انفجار بجوید و این اثر و نتیجه ناشی از فعل عامل یا عاملین سرکوب است حکایت ملانصرالدین را زنده میکند که بر سر شاخ درخت نشسته و بن شاخ را اره میکرد اداره یک محیط با مقررات خشک نظامی بسیار ساده تر از اداره یک جامعه بدون این مقررات نظامی است ولیکن تبعات و آثار آن نیز بسیار با هم متفاوت هستند از محیطی که با مقررات نظامی و خشک اداره میشود انتظار خلاقیت و نوآوری و ابتکار و پیشرفت نمی رود چون راه و هدف آن مشخص و معلوم است که باید نعل به نعل از همان نظم خشک که بیشتر جنبه تشریفاتی دارد و فقط فرمانبری مادون از ما فوق را حکم میکند اطاعت شود مادون و ما فوقی که بر اساس درجات نظامی از یکدیگر متمایز شده اند ولی در یک اجتماع غیر نظامی نیز اگر چه قوانین حکومت میکند ولی مثل مقررات و قوانین نظامی خشک و بیروح نیستند بلکه به افراد فرصت داده میشود که شیوه ها و روشهای متعدد و مختلفی را تجربه و امتحان کنند و در نتیجه این فعالیت هاست که شیوه ها و روشهای متعدد و مختلفی را تجربه و امتحان کنند و در نتیجه این فعالیت هاست که نوآوری و ابتکار و خلاقیت نیز بروز و ظهور میکند از همه نعمتی که به انسان ارزانی شده

است استفاده شود که فکر و اندیشه او می باشد بدیهی است در چنین صورتی خط مشی ها و افکار با یکدیگر متفاوت هستند و با هم تلاقی میکنند و بنابراین مقررات و قوانین بیشتری برای اداره جامعه لازم است ولی تلاقی افکار موجب رشد و نمو و بالندگی آنها را فراهم میکند و اسباب رشد و تعالی نوع بشر را تدارک مییند و مهیا میکند پر واضح است که اداره چنین اجتماعی بمراتب سخت تر و مشکل تر از یک جامعه نظامی است زیرا باید بقدر وسعت فکری که در اجتماع وجود دارد آزادی برای آنها قائل شد و برای آنکه این امر به هرج و مرج و بی نظمی نیانجامد باید آنرا اداره کرد و هنر سیاست برنظام و ارتش نیز از همین جا روشن میشود ای بسا با جنگهای طولانی و سخت به مقصودی که مورد نظر است کسب نشود ولی با سیاست این مقصود بدون کمترین رنج والی بدست آید بعلت آنکه سیاست در طریق خود با اتکاء به آزادی اجتماع بداندوخته های نظری و علمی فراوانی دست یافته است و امروز در این میدان از بهترین آنها به بهترین وجه استفاده میکند در حالیکه دست نظامیان بعلت خشک بودن مقررات حاکم بر آنها از وصول باین مقصود کوتاه مانده است و به همین علت هست که سیاست تکلیف ارتش و نظامیان را معین میکند و حکومت فکری بر حکومت یدی و نظامی بدین وسیله روشن میشود.

بناراین در اجتماع باید افکار مختلف به بهترین نحو با یکدیگر مجادله کنند تا بهترین فکر و اندیشه انتخاب گردد زیرا با این که تمام انسانها در طریق تکامل و رشد گام بر میدارند و هدف و مقصود آنها کسب تعالی است بنابراین بهترین اندوخته فکری خود را بروز میدهند که ممکن است با افکار دیگری در این خصوص اصطکاک و تلاقی پیدا نماید ولی چون هدف آن رو به نور و رشد دارد و در این هدف با یکدیگر مشترک هستند سرانجام برترین و بهترین فکر گزینش و انتخاب میگردد و این امر ثابت میکنند که حذف و طرد فکر مخالف بنفع هیچکس نیست و حتی طرد کننده نیز از آن آسیب می بیند یک کلاس درس را در نظر بگیرید که منحصرأ یک شاگرد داشته باشد و هر سال با بهترین نمره به کلاس بالاتر صعود کند هیچکس نمیتواند ادعا کند که او بهترین شاگرد میباشد زیرا معلومات او در رقابت با دیگران امتحان و سنجیده نشده روزی میتوان گفت او بهترین شاگرد این کلاس است که از رقبای خود در معلومات و نمره پیشی گیرد بنابراین تا محک نقد و تجربه او را یازموده نمیتوان گفت بهترین شاگرد است اگر چه ممکن است واقعا چنین باشد و این امر برای خود او نیز آسیب زننده است زیرا با رقباء مواجهه نشده تا ضعفهای احتمالی خود را جبران کند و چنانچه در آینده میدان امتحان و سنجش پیش آید ممکن است از ناحیه همین ضعفها دچار رکود و عدم توفیق گردد در حالیکه تمرین و ممارست با دیگر رقبا قادر میباشد این ضعفهای او را جبران نماید وجود

یک خط فکری در اجتماع و عدم صدور مجوز برای بقیه افکار نیز همین حالت را دارد افکار دیگر رقبائی هستند که میتوانند نقاط ضعفها را جبران کنند و ما با تقویت بنیه فکری خویش آن نکات ضعف را به قوت مبدل کنیم بنابراین رواست نگرانی و هراس از دگر اندیشی نداشته باشیم بلکه آنها را دعوت کنیم آنچه دارند بیان کنند و بروز دهند تا فکر و اندیشه ما در رقابت و هموردی با آنها رشد پیدا کند و جای مسلم و واقعی خود را در اجتماع بگیرد پرهیز از این رقابت باعث میشود که نه تنها رقبا ما را قبول نداشته باشند بلکه رفقا نیز به برتری عقیده و فکر ما شک کنند شما که عدم قبول رقیب را تاب نمی آورید شک رفیق را چگونه تحمل خواهی کرد.

استیضاح یا استجواب کلمه قشنگی است که کاربردی زیباتر دارد آدمی وقتی خود را آماده پاسخگویی به امتحان میکند و حاضر میشود جواب بدهد لذتی توام با ترس بر وجود او مستولی میشود از عمق وجود بهترین و ارزشمندترین پاسخی را در خود دارد برای ارائه گلچین میکند چگونه بهترین سوغات رارای عزیزترین افراد خود با توجه با به امکانات انتخاب و گزینش می کنید تا از هر حیث رضایت خاطر او را فراهم کرده باشید پاسخ به سؤال در شرایط امتحان چنین وضعیتی دارند و آدمی میخواهد به مخبر و ممتحن بگوید به بهترین نحو از عهده امتحان بر خواهد آمد و بنابراین بیشترین سعی و تلاش خود را خواهد کرد که بهترین پاسخ را ارائه کند پاسخ همان سوغات و تحفه و هدیه است که

آدمی میخواهد ثابت کند آدم قابلی بوده برای تصدی که به او سپرده شده است و نتیجه امتحان میگوید او دارای این قابلیت‌هایی هست یا خیر، قبولی در رد استیضاح و استجواب باعث میشود شخص پاسخ دهنده ارزشهای خود را بروز داده و سوغات و تحفه و هدیه خوب خود را ارائه کند ولیکن کار به اینجا ختم نمیشود و انتظار استیضاح یا استیضاحات دیگر بسیار خوب و لذتبخش است با این تفاوت که از دیدگاه و منظری دیگر به استیضاح بنگریم و آن را موجب رشد و تعالی بشماریم و اطمینان داشته باشیم که استیضاح کنندگان منظورشان از استیضاح فقط روشن شدن مطالب یا پاسخ به موارد مطروحه است آنها را رقبای خود بدانیم که موجب رشد هستند آنان را منتقم نشماریم که به قصد انتقامجویی ولی بنام استیضاح عمل میکنند اگر چه اینگونه عملکرد از طرف استیضاح کننده غلط میباشد و حتی موجبات رسوائی او را فراهم میکند ولی همین استدلال نیز در مورد استیضاح شونده وجود دارد که بگوئیم چون ناتوانی و ضعف در پاسخگوئی و توضیح دارد با چنین نگرشی به وضوح مینگرد و استیضاح کننده را انتقام گیرنده میداند که در چنین صورتی او نیز راه رشد خود را بسته است بهرحال استیضاح وزیر محترم ارشاد فرصتی پیش آورد که افکار و اندیشه ها به نقد گذاشته شود و عملکرد بررسی شود که برای همه نمایندگان محترم اعم از استیضاح کنندگان و سایر نمایندگان

و نیز برای وزیر محترم و سایر اعضاء دولت ارزشمند بود تا به چگونگی گفتگوها توجه کنند.

طبق آمارى که بدست داده ۱۳۵ نفر مخالف با استيضاح و ۱۲۱ نفر موافق استيضاح و ۷ نفر ممتنع بودند با عنایت باینکه آراء ممتنعین به حساب مخالفین استيضاح گذاشته می شود به سبب آنکه ممتنع کسی است که قبلا رای اعتماد داده است یا دولتی که مورد اعتماد او است مشغول بکار میباشد و وزیر هم که عضوی از اعضاء دولت است از این رای اعتماد بهره میبرد و بنابراین مقدم بر این استيضاح دارای رای اعتماد است و چون

اکنون نماینده نظر خاصی ارائه نمیدهد بقاء همان رای قبلی استصحاب میگردد و با این ترتیب رقم ۱۳۵ با رقم ۷ جمع میشود و مجموعا وزیر محترم با ۱۴۲ رای در مقابل ۱۲۱ رای موفق میشود که در این صورت موافقین حدود یکدهم از مخالفین بیشتر هستند و این امر در مقایسه با رای اعتماد نخستین وزیر محترم به نتیجه بهتری است و نشان میدهد عملکرد ایشان از زمان تشکیل دولت قابل قبول بوده است که قادر به اخذ رای بیشتری

شده از نمایندگان شده است ضمن آنکه روند روبرشد همراه با نظارت و تصحیح این وزارتخانه باید تداوم یابد و تصحیح و نظارت کار مستمر و دائمی انسان باید باشد تا قبل از اینکه در مقابل استيضاح بزرگ فراهم گیرد خودش دائم و مرتب نسبت بکار خود استيضاح کند و به این وسیله موجبات رشد و ترقی خود را فراهم نماید.



تجاوز به آزادی موجب زوال آزادی است

آزادی نعمت بزرگی است که خداوند به آدم هدیه کرده و تجلی گاه آن اراده و اختیاری است که آدمی دارد. استفاده از این عطیه خداوندی وقتی ممکن و مقدور است که محدوده آن حفظ شود و از مرزهای آن گذر و تجاوز نشود هر پدیده ای در عالم امکان و در کائنات دارای نظم و قانون میباشد و این موضوع بما ثابت میکند که هیچ چیز بی نظم و قانونی در عالم وجود ندارد و هر چه وجود دارد دارای نظام مشخص و معلومی است که وظیفه انسانی در علوم آن است که این ارتباط و نظم و هماهنگی را پیدا کند

بعبارت دیگر کار علوم مختلف کشف و پیدایش قوانین و نظام حاکم بر پدیده های عالم می باشد و از سوی دیگر عبرت آموزی در اینکه کار آدمی باید دارای نظم و قاعده و قانون باشد و کار بی نظم ارزش ندارد و نه تنها ارزش ندارد بلکه ضد ارزش است حضرت علی (ع) فرمود و علیکم نظم امرکم بر شما واجب است که نظم در کارهایتان داشته باشید اکنون اختیار و اراده ای که بما اعطاء شده است باید در چهار چوب قانون مورد استفاده قرار گیرد تا ارزش آزادی حفظ شود و قدر آن شناخته شود اولین قانونی و محکم ترین و استوارترین قانونی که برای اختیار وضع شده است منطق میباشد که محدوده آنرا مشخص میکند اگر عمل بی قانون و بیقاعده ای از کسی سر بزند اولین برچسب و علامتی که به آن زده میشود آنستکه گفته می شود عمل غیر منطقی مرتکب

شد و پایه منطق عقل و تدبیر است که متأثر از وجدان باشد بعبارت دیگر عقل وجدانی است که موجد و موسس آن میباشد و عقل وجدانی بر مدار و محور عدالت حاصل میشود سرمنشا و مبدا همه قواعد و قانون عدالت میباشد که طبق آن هر چیز بجای خود قرار میگیرد و هیچ امری از مسیر خود خارج نمیشود و نتیجه رعایت عدالت حصول عدالت میباشد بنابراین وقتی با وسائلی که منشعب از عدالت میباشد عمل و رفتار گردد نتیجه حاصله نیز عادلانه خواهد بود یک فرمول ریاضی محض و روشن که علل مخصوصی را بوجود می آورند داده های شخص نتایج معلوم و مشخص را بوجود می آورد بنابراین آزادی نیز از این قاعده مستثنی نمیشود که آدمی مختار باشد باعتبار آزادی هر عملی را مرتکب شود بلکه محدوده آزادی او را با توجه به اقتضای زمان و مکان قانون معین میکند. بدیهی است این امر به معنای آن نیست که جلو اندیشه گرفته شود و آزادی اندیشه از افراد سلب گردد اندیشه آزاد است تا هر طور که میخواهد باندیشه و اعلام نظر و رای کند ولی تجلی آن در گفتار مواجه و کردار باید با منطق توأم باشد یعنی از عهده برآید که مواخذه منطقی را پاسخ گوید چگونه وقتی از همت یک عمل ریاضی میخواهیم مطمئن شویم آنرا امتحان میکنیم تا مشخص شود که طبق قاعده و فرمول صحیح میباشد یا خیر و برای اطمینان از اینکه یک محصول صنعتی صحیح می باشد یا خیر اداره ای بعنوان اداره استاندارد آن را امتحان میکند تا از کیفیت آن مطلع شود و در

صورتیکه آن را تأیید کند و مرغوبیت آنرا اعلام نماید این محصول در بازار قابل عرضه است و مشتریان نیز به پشتوانه این تأیید که پس از امتحان شده است به آن اطمینان میکنند

بنابراین استفاده از آزادی نیز باید معلوم شود در معیار و ملاک و مرز و حدود خودش واقع شده است تا مورد تأیید قرار گیرد و قانون از چنین آزادی حمایت و تقویت میکند و

کسانیکه از آن تجاوز کنند به آزادی بی حرمتی کرده اند و منزلت آن را ضایع کرده اند و مستحق مجازات میباشند بدیهی است کسانیکه با قانون استفاده از آزادی را ممنوع

میکند آنها نیز به آزادی تجاوز کرده اند یعنی هر دو گروه افراد، به نوعی میتوانند از

آزادی سوء استفاده کنند و حریم آن را مورد تجاوز قرار دهند آزادی در حدیکه قانون اجازه داده است مجاز میباشد و تجاوز از آن جایز نیست و کسیکه اختیار اجرای قانون به

او سپرده شده است نیز باید محدوده آزادی را حفظ کند و به بهانه قانون جلوگیری از

آزادی مشروع و قانونی نکند که در این صورت هر دو گروه خیانتکار به قانون آزادی محسوب میشوند این موضوع ثابت میکند که حرمت آزادی باید از سوی همگان شناخته

و مراعات گردد بدیهی است وقتی به حریم مسائل دیگر مثل مال یا تن و جان و اشخاص

تجاوز میشود قانون مجازات این تجاوز را معین کرده است که مثلا مجازات سارق یا

کلاهبردار و تحت شرایطی که واقع شده است چه مقدار جزای نقدی، حبس یا شلاق

و غیرو میباشد و یا وقتی بر تن افراد تجاوز میگردد و مثلا فردی مجروح میگردد یا حتی کشته میگردد مجازات فردی که مرتکب اعمال منجر شده به این نتایج چیست؟

ولی در مورد آزادی صدمه آن عمیق تر و جراحات آن ریشه دارتر زیرا حیثیت انسانی مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته است در این صورت سزای بیشتری بر مرتکب باید تحمیل شود و این چنین میشود ولی این امر در جایی بعنوان قانون مکتوب نیست نظام و قاعده ای که به آدمی تحمیل میگردد که او باید از آن عبرت بگیرد اگر چشم عبرت بین و دل پند پذیر داشته باشد ریشه بسیاری از جنگها و انقلابها در این موضوع

نهفته است که باید با دقت و تامل کافی به آن نگریسته شود یعنی جنگها و انقلابها ناشی از تجاوز به آزادی افراد است وقتی حقوق آزادی دسته ای یا گروهی از مردم مورد تجاوز قرار میگیرد و به سر حد انفجار میرسد به جنگ منجر میشود یا به انقلاب منتهی میگردد انقلاب بوجود می آید تا تبعیض ها را از بین ببرد و تجاوز به حقوق و آزادی مردم را نابود کند و عدالت را اجراء نماید □ و آنچه را از مسیر خود خارج گردیده که

بر طغیان و عصیان نموده است به مسیر واقعی و عادلانه و حقیقی خود باز گرداند باعتبار دیگر انقلاب به سبب آنستکه حقوق از دست رفته مردم به آنها بازگرداند و آزادی آنها احیاء گردد بنابراین اگر تجاوز به آزادی صورت گیرد و ادامه یابد لاجرم کسب مجدد آزادی تاوان می خواهد و تاوان آن غرامت ها و زیانهای که از دگرگونی و انقلاب ناشی

میگردد و صدمه جانی و مالی آن کم نیست ولی برای منظوری که انجام میشود و همانا تحصیل آزادی است تحمل این صدمات و لطمات جایز میباشد و همینطور اگر به ریشه جنگها توجه شود معلوم میگردد که حقوق آزادی افراد و گروه و دسته ای از مردم نادیده گرفته شده است که ملتی را مهیای جنگ نموده و دولت آن کشور نیز به پشتوانه این نیروی مردمی جنگ را آغاز کرده یا در دفاع شرکت کرده است مثال روشن و بارزی که برای این امر میتوان آورد همان انقلاب اسلامی و جنگ بین ایران و عراق است در انقلاب اسلامی چون سردمداران رژیم پهلوی برای اعتقادات مردم ارزشی قائل نبودند و آزادی عقیده و ارزشهای آراء آنان را قبول نداشتند و به مردم گرفته شده بود هر کس این رژیم را قبول ندارد میتواند از ایران برود و بعبارت دیگر آنها را از مملکت اخراج میکردند یعنی جای برای اعتقادات و آرائی که مخالف رژیم باشد در ایران وجود ندارد بدین ترتیب مردم تاب تحمل این توهین را با اعتقادات و نظرات خود نتوانستند تحمل کنند و علیرغم رفاه اقتصادی که وجود داشت به دنبال این منظور بودند که اعتقادات خود را بیان و متجلی سازند و بیان عقیده و اعتقاد در امور رفاه اقتصادی ترجیح داده و انقلاب کردند و حکومت را ساقط نمودند حکومت مذکور نیز از اختیارات قانونی خود سوء استفاده کرده بود و از دامنه آزادی که اختیارات قانونی برایش قائل شده بود تجاوز کرده بود و حقوق مردم را محدود کرده بود سزای چنین وضعیتی انقلاب و سقوط

حکومت بود همین طور در جنگ بین ایران و عراق نیز این وضعیت مشهود بود رئیس جمهور عراق پیمان الجزایر که کتضمن توافق ایران و عراق در خصوص خط مرزی شط العرب بین دو کشور بود و در سال ۱۹۷۵ منعقد شده بود نادیده گرفت و آن را پاره کرد و گفت که عراق تعهدی در قبال این توافق نامه ندارد تصور وی چنین بود که با توجه به انقلابی که در ایران رخ داده است و نیروی نظامی ایران از اقتدار برخوردار نمیباشد و این نیرو فقط با حضور شاه میتوانست مقتدرانه عمل کند و امروز با سقوط شاه اقتدار آن نیرو از بین رفته است و مردم نیز در قبال این تجاوز برای تغییر خط مرزی عکس العمل و واکنش موثری بخرج نمی دهد و نتیجتا حکومت عراق نمیتواند به مطامع خود در ایران دست پیدا کند و علاوه بر تغییر خط مرزی موضوع پیمان الجزایر است قسمتی از خاک خوزستان را که با زبان عربی تکلم میکنند بعنوان یک منطقه وابسته به عراق از ایران جدا کند بنحویکه ملاحظه میکنید رئیس جمهور عراق نیز خواست و آرزوی ملت ایران و اعتقادات و آراء آنان را نادیده گرفت و برای آنها ارزشی قائل نشد و نتیجتا ملت سرافراز و مسلمان ایران نیز این توهین و تحقیر بآراء عمومی را نمیتوانست تحمل کند و بدین ترتیب نیروهای گروه و وسیع مردم به جبهه ها هجوم بردند تا از اعتقاد و ارزشهای انقلاب خود دفاع کنند پس از هشت سال آن گردید که ارزشهای انقلاب مردم برای آنها حفظ گردید و نشان داد که نیروی ایمان و اعتقاد و آزادی بر نیروهای مسلم برتری دارد

و اگر رئیس جمهور عراق در مقابل نیروهای مسلح شاه توافقی نامی را امضاء کرده است امروز این اعتقادات و نظرات مردم ایران او را برعایت آن توافقینامه ملزم میکند و ارزش اعتقاد و نظرات مردمی کمتر از قدرت نیروی مسلح نمیشود و مردم از آزادی نظریه و اعتقاد و ایمان خود قدرتمندتر دفاع میکنند نکته دیگری که میتواند مبین برتری قوه رای و نظریه و آزادی و قدرت انتخاب باشد به سبب آنستکه این قوه نیروی خود را از روح و روان میگیرد در حالیکه نیروی نظامی به یک امر خارجی و جسمی وابستگی دارد و چون روح و روان برتر از جسم و حاکم بر آن میباشد لاجرم نیروی ایمان و اعتقاد و آزادی اندیشه که روحی است بر نیروی جسمی برتری و مزیت دارد بنابراین معلوم میشود که محدوده آزادی را باید مراعات کرد تجاوز به آزادی از سوی دولت یا ملت عواقب وخیم و صدمات و لطمات سنگینی را تحمل میکند به دنبال می آورد تجاوز به آزادی یا تجاوز از آزادی های مشروع و قانونی موجب میشود که همان آزادی مشروع تحت الشعاع قرار گرفته و تضییع شود زیرا اگر تجاوز به آزادی یا تجاوز از آزادی از سوی ملت باشد در این صورت نتیجه آن هرج و مرج و بی نظمی خواهد بود چون دوام و بقا جامعه بدون رعایت نظم و قانون ممکن نیست استبداد و قوه جابری تشکیل خواهد شد که هرج و مرج ناشی از سوء استفاده آزادی را از بین ببرد و استبداد یا حکومت مطلق العنان آزادیها را محدود میکند و از بین میبرد بدین ترتیب تجاوز از آزادی موجب زوال

آزادی است و اگر از طرف دولت و قوه حکومت آزادیها محدود گردد نتیجه این انقلاب سقوط رژیم های حاکم را در پی دارد که لزوما صدمات و لطمات آن به مردم نیز وارد میشود بنابراین تجاوز به آزادی از سوی هر دسته ای که باشد متضمن خسارات سنگین است. توان و قوه ای که نیروی دولتی برای تحدید آزادی بکار میرد نیرو و قوه مخربی است که از یکسو با تجهیز نیرو و قوا مانع از بروز و تجلی آزادی میشود و از دیگر سو خلاقیتها و نوآوری هائیکه در آزادی شکفته میگردد باین وسیله کورد میشوند و نشکفته پریر و پژمرده میشوند بنابراین تحدید آزادی برای هر دو طرف زیانبار است و نیروهائی که توام با هم در راه پیشرفت و رشد و تکامل مصرف شوند در اصطکاک یکدیگر از بین میروند بنابراین وقتی آزادی تحدید میشود برای هر دو طرف و هر کسی که مرتبط به آن شود زیانبار است اثر بد تا هر جا که دامنه نفوذ آن برسد صدمه خود را میزند همانطوری که اثر نیکو تا هر جا که نفوذ آن ادامه یابد اثر خوب آن رای همه است. همینطور هرگاه این سوء استفاده از سوی افراد صورت پذیرد نیروهائی باید صرف این امر شود تا عدالت را بمجرای خود باز گردند و همانطوریکه گفته شد سوء استفاده از آزادی توسط اراده ملت به هرج و مرج می انجامد و در بی نظمی و هرج و مرج نیروهای مختلف و متفاوتی درگیر میشوند و بر اثر خود خواهی و غرض ورزیهای که بین طرفها ایجاد میشود و چون بطور یکطرفه و یکجانبه به قضایا از سوی گروه ها و افراد و

دستجات نگریسته میشود حق و واقعیت دیده نمیشود و نتیجتاً عدالت از مجرای خود خارج میشود و نیروها در برخورد و اصطحکاک کارآئی سازنده خود را از دست میدهد و ضایع میشوند تا وقتیکه پس از این هرج و مرج استبدادی حاکم میشود تا قانون جبر را بر مردم تحمیل کند و طبق قاعده جبر نظامی را بر مردم را تحمیل کند و پس از مدتی فشار و جبر مردم برای کسب آزادی انقلاب میکند تا عدالت را بمجرای خود بازگرداند اگر با چشم باز به موضوع نگریسته شود معلوم میگردد که نیروهای فراوانی که میتوانستند به جریان سازندگی و تکامل کمک کنند در اثر سوء استفاده از آزادی تضييع گردیده اند اگر چه لازمه هر پیشرفت و تکاملی تضارب افکار و آراء میباشد اما این امر نباید منجر به جنگ و انقلاب گردد که نیروهای زیادی در این میان ضایع میشوند که می توانستند با حضور و زندگی خود به متری و تعالی و رشد بشریت کمک کنند و در عین حال جاذبه عدالت و عدالت پروری آنچنان زیاد است که افراد آزادیخواه و عدالت پیشه هیچ بیمی از مخاطراتی که در راه نیل به آزادی در پیش رو دارند بخود راه نداده و حتی حاضرند جان شیرین را نیز از کف بدهند تا شاهد مقصود را در آغوش گیرند که این امر در وقتی محقق میشود که تیرگی و تباهی و ظلم فضای اجتماع را پوشانده باشد و از سوی حکومت به مردم تحمیل شده باشد و نمونه های فراوانی را میتوان بعنوان شاهد مدعی در تاریخ معرفی کرد که آوازه و نام آن آزادیخواهان الی الابد در صفحه تاریخ جهان

میدرخشد ولی بحث اساسی و اصولی در آن است که بشر متمدن امروز نباید در چنگال خود بینی و خود محوری دچار و اسیر باشد که به قاعده و اساس آزادیها مشروع و قانونی تن ندهد و تسلیم آن باشد و موجبات درگیری و فتنه را آغاز کند یا از طرف مقابل فردی بادعای آزادیخواهی از محدوده مشروع و قانونی آن تجاوز کند که چنین فردی نیز ظالم و ستمکار است و باسم آزادی، آزادی را قربانی و طامع نامشروع و سوء استفاده میکند حرمت حفظ حدود و شعور آزادی واجب است و قانون اساسی ما که زیر بنای رژیم و حکومت اسلامی جمهوری اسلامی ایران را تشکیل میدهد به روشن ترین وجه محدوده آزادیها را تامین و بیان کرده است که بنظر میرسد با مترقی ترین قوانین موجود در عالم نیز از حیث محدوده آزادی، هماهنگی و رقابت نماید حقوق و آزادیهای ملت در اصول نزدهم لغایت چهل و دوم ذکر شده است و اصولی که در این بحث منظور است اصول بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم و چهارم در اصل بیست و دوم مقنن میفرماید: حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن، و مشغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردیکه قانون تجویز میکند بنحویکه این اصل مقرر میدارد آبرو و حیثیت افراد باید محترم شمرده شود و به حریم آن تجاوز نگردد و هیچکس حق چنین تجاوزی را ندارد جان و مال و حقوق اشخاص نیز از این مصونیت قانونی برخوردار میباشد یعنی متعرض جان و مال اشخاص نمیتوان شد و حقوقی که متعلق به افراد بطور اختصاصی

است نمیتوان از آنها سلب کرد مثل حق اختراع، اکتشاف حقوق نویسندگی و تالیف کتاب و غیره باید محترم شمرده شود و نیز مسکن و شغل آنها باید محترم دانسته شود و به آن تجاوز نشود.

در فصل بیست و سوم مقنن میفرماید: تفیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمیتوان به حرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد در این اصل نظریه پردازی و داشتن عقیده آزاد میباشد و هیچکس نمیتواند مانع از آزاد اندیشی دیگری شود داشتن هر گونه عقیده و نظریه آزاد است حکله و تهاجم به فردی که دارای اندیشه و

عقیده دیگری میباشد ممنوع است این امر تا مرز انتشار و ترویج میباشد وقتی به این مرز رسید اصل بیست چهارم حکومت میکند که میفرماید نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد تفصیل آنرا قانون معین میکند بنابراین نظریه و عقیده و مطلبی قابلیت نشر و طبع را در نشریات و مطبوعات دارد و مطبوعات و نشریات میتوانند آزادانه آنرا منتشر کنند، استثنائاً اگر این مطلب مخل به

مبانی اسلام و یا حقوق عمومی باشد مطبوعات و نشریات محدود میشوند بدین ترتیب دامنه آزادی مطبوعات و نشریات در بیان مطلب تا حدی است که به مبانی اسلام خلل واردند یا مخل حقوق عمومی نباشد در تعارض بین حفظ مبانی اسلام یا حقوق عمومی و آزادی بیان مطلب در نشریات و مطبوعات، حقوق عمومی یا مبانی اسلام مرجح میباشد و

دامنه آزادی بیان مطلب در نشریات و مطبوعات را ممنوع میسازد حقوق اجتماع بر حقوق فرد و حقوق اعتقادی و توحیدی اسلام و مردم مسلمان بر بیان مطالب مغل عیانی آن مرجح میباشد و سرانجام چهلم میفرماید هیچکس نمیتواند اعمال حق خویش را وسیله افراد به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد مهمترین اصلی که در این قضیه برای ما میتواند کارساز باشد و موضوع را مبین و توجیه نماید این اصل چهلم است.

زیرا همانطوریکه در فوق گفته شد آزادی دارای مرز و حد میباشد و مرز آزادی تا حدی است که بحقوق دیگران لطمه و صدمه وارد نشود یا تجاوز به حقوق دیگران صورت نگیرد و یا بحقوق عمومی تجاوز نشود و آزادی وقتی به این مرز میرسد محدود میگردد و امکان سوء استفاده از آزادی وجود داشته باشد آزادی بنحو یکسان و مساوی برای افراد جامعه موجودیت پیدا میکند و متحلی میشود بنابراین حقوق یکسان و برابر برای آحاد جامعه محقق میگردد این اصل یک قاعده منطقی و اساسی را بیان میکند که هیچکس حق ندارد بدیگری ضرر بزند و وقتی جلوگیری از آسیب به دیگران تحقق یابد

آزادی برای همه تامین گردیده است زیرا دامنه و فراخنای آزادی بحدی میباشد که آدمی بدیگری زیان وارد نکند و عقل و منطق سلیم نیز این امر را می پذیرد که حفظ و رعایت حقوق دیگران باید صورت گیرد و انجام شود بعبارت دیگر هر کس حق دارد که از حقوق خود کاملاً استفاده کند و تکلیف دارد که مراعات نماید حقوق دیگران در

اثر این امر تضييع نگردد و اگر هر فردی در اجتماع این قاعده را مراعات نماید دامنه حقوق و آزادیها مشخص و معلوم میگردد و از اصطحکاک و تعارض حقوق با یکدیگر جلوگیری میشود شناخت و احترام حقوق دیگران باعث میشود که آدمی لاجرم میزان اطلاعات حقوقی خود را نیز افزایش دهد و محدوده حقوق خود را نیز بهتر شناسائی کند و گر چه معیار کلی و اساسی همان عقل است که دستور میدهد هر بد را که بخود نمی پسندی بدیگری مپسند اگر دوست نداری به حقوق تو تجاوز شود یا نادیده گرفته شوند به حقوق دیگران تجاوز منما یا حقوق دیگران را نادیده نگیر و قاعده ای نیز در فقه اسلام مطرح است که میگوید لاضرر و لاضرار فی الاسلام یعنی در اعتقاد و ایمان اسلامی مردم مسلمان لطمه زدن و آسیب رساندن بحقوق دیگران جائی ندارد و هیچکس نباید بحقوق دیگر لطمه و آسیب برساند.

مضافا به آنکه افراد تکلیف پیدا میکنند که قوانین را و خصوصا ؛ قانون اساسی را عمیقا مطالعه نمایند تا از محدوده حقوق خود و دیگران مطلع شوند و با شناخت حقوق خود از حقوقش کاملا استفاده نمیکند و اجازه نمیدهد دیگری بحقوق او تجاوز نماید و همچنین بحقوق دیگران نیز تجاوز نمیکند و حقوق آنها را محترم می شمارد و توقع و انتظار متقابل نیز دارد که دیگران نیز حقوق او را محترم بشمارند و تمام قوانین بعدی نیز بر اساس همین قاعده بنا گذاشته شده است و مبین چگونگی استفاده از حقوق خود و

رعایت حقوق دیگران و ضمانت اجرای قانونی تخلف و نقض حقوق دیگران را بیان کرده است بنابراین اگر قاعده مذکور رعایت شود کار محاکم دادگستری بشدت کاهش خواهد یافت زیرا آنچه که محاکم مذکور میخواهند باجاء در آورند توسط مردم مراعات میشود کار دادگستری آنستکه پس از وقوع جرم یا تضییع حق مالی و غیره مبادرت به صدور حکم به اعاده وضع سابق میدهد و به جبران خسارات حکم میکند ولیکن رعایت این قاعده توسط افراد باعث میگردد که اصولا چنین جرم یا تضییع حقی انجام نشود و ارتکاب نیابد که بدینوسیله ملاحظه میگردد شق رعایت حقوق توسط مردم به منزله واکسیناسیون جامعه و آحاد افراد ملت در مقابله با جرم و تضییع حق میباشد و کار دادگستری به منزله معالجه میباشد و مخارج و هزینه های هنگفتی از این جهت بر مردم تحمیل میشود تا دادگستری بتواند به معالجه پردازد و تازه معلوم نیست که قطعا و دقیقا درست و صحیح معالجه کرده باشد و جبران خسارت را کم یا زیاد مورد حکم قرار نداده باشد یا مجازات را منطبق با محل ارتكابی تعیین کرده و یا نکرده باشد در حالیکه حفظ حقوق همدیگر در اجتماع اصولا ما را دچار این هزینه ها نمیکند و ما در مخاطره معالجه ای قرار نمی دهیم که ممکن است نتیجه آن درست هم نباشد آیا با این همه محاسن شایسته است که طریق اول توسط کلیه آحاد جامعه مراعات گردد هیچکس بیمناک نخواهد بود که حق او ضایع میشود و هیچکس نیز بخود اجازه نمیدهد که

بحقوق دیگری تجاوز کند آزادی در چنین وضعیتی کاملاً مراعات گردیده است و نتیجه

چنین امری حفظ و بقای آزادی است، آزادی افراد با حفظ آزادی دیگران تضمین و

تامین میگردد این را بعنوان یک واقعیت و حقیقت انکار ناپذیر همیشه باید آویزه گوش

خود کنیم و بدانیم که عملکرد بر خلاف این واقعیت نتیجه معکوس خواهد داشت و سوء

استفاده از آزادی موجب زوال و نابودی آزادی است.٪